

« نامه ماهانه ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

شماره - چهارم

تیر ماه
۱۳۵۱

اکنون با جمعاً

سال پنجاه و چهارم
دوره - چهل و یکم
شماره - ۴

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)

(دبیر اول : دکتر محمد وحید دستگردی)

عبدالعظیم یمنی

شعر چیست ؟

و چگونه جای خود را در عرصه حیات عقلی بشر متمدن گشود ؟
اگر بیدایش « کلمه » و اختراع « نام » برای اشیاء را نخستین مرحله « انسانیت »
بنامیم شاید دچار اشتباه نشده باشیم . سنگ ، کوه ، درخت ، آب و سایر اسم های
عام نامهای مختلفی هستند که بسیار ساده میکوئیم و می شنویم بدون اینکه توجه کنیم .
تا روزگاری که این نامها اختراع نشده بود بشر ناچار بود بر خورد های مستمر با پدیده -
های (۱) طبیعت را که گاهی مشابه هم میباشند بمدد حافظه و بدون داشتن قدرت تطبیق

۱ - کلمه پدیده در فرهنگ های فارسی ضبط نشده و اصولاً صحت آن نیز مورد تأمل

است ولی چون مفهوم آن در نشر معاصر جای خود را باز کرده در این نوشته مورد استفاده قرار
گرفت . نویسنده

و مقایسه ضبط کند در حالی که نمیتوانست از این همه محفوظات مشتت و متنوع مصداقی مشخص و استنتاجی صحیح برای برخورد بعدی با همان پدیده‌ها داشته باشد .

این اصوات گوناگون که بر آنان « اسم عام » اطلاق میکنیم موجب شد که فکر بشر از چارچوب حواس بویژه حس باصره خارج شود و انواع مختلف و متمایز اشیاء و صفات ممیزه آنها را بصورت مستقل و مجزی از خود شیئی درک نماید و در نتیجه بتواند آنچه را که بعداً «عقل» نامیده شد تدریجاً جانشین « احساس » و « خاطره » کند .

درک مفاهیم کلی معجزه ایست مولود الفاظ و کلام ، راست است که اگر کلمه و لفظ نماینده کلیات نبود باز هم کلمه‌ها و اسم‌های افراد و اشیاء بطور جداگانه موضوع فکر و مورد تفکر قرار میگرفت زیرا ما «افراد» را می‌بینیم و لمس می‌کنیم و با آنچه میتوانیم به بینیم و لمس کنیم طبعاً می‌توانیم بیندیشیم ولی تمرین ذهنی و تلاش فکری مستمر بشر برای اختراع اسم عام که ملازم و ضروری حیات بشر بود تدریجاً ذهن انسان را برای درک «مفهوم کلی» آماده نمود . ما «افراد انسان» را می‌بینیم ولی «انسان کلی» را نمی‌بینیم - حسن و حسین و تقی و نقی انسانند ولی نه «انسان کلی» ، سرو و کاج و چنار و تبریزی درختند ولی نه «درخت کلی» چند هزار سال یا چند هزار قرن طول کشید تا بشر توانست پس از شناخت «افراد» از طریق اختراع « اسم عام » بمقام درک « مفاهیم کلی » نائل شود؟ کسی نمیداند. این راهی است که پایان ندارد و تحقیق در این کار هرگز به نتیجه علمی نمیرسد ولی چنین بنظر میرسد که بشر از همین طریق پیش رفت و تدریجاً از حیوان فاصله گرفت و «بشر» شد . دوم مرحله مشخص در این رهگذر وجود دارد که باید این دو را بخوبی شناخت و از هم جدا کرد .

مرحله اول مرحله نامگذاری «افراد» است و کاملاً پیداست که این مرحله فقط تا سرحد «شناخت افراد» مورد استفاده بشر بوده نه بیشتر و این امر در دوران حیات

ابتدائی بشر تنها وسیله ارتباط جمعی و یگانه عامل انتقال اندیشه و استنباط بود. در باره منشاء و ریشه «نامگذاری افراد» فقط میتوان بحدس و گمان متوسل شد، شاید این نامگذاری تا حدی مواد اصواتی باشد که از فرد یا شیئی مورد نظر ناشی و صادر میشود و نمونه‌های زیر در زبان فارسی ظاهراً مؤید این نظر است و در زبان سایر ملل نیز نمونه‌های آن بفروانی موجود است.

| | | |
|--|---|-----------------------------|
| جلنگ و جرنک و جرنک | » | بمعنی صدای زنگ |
| زنگ | » | » |
| ترنگ | » | » صدا «بطور مطلق» |
| کوکو | » | فاخته |
| درای | » | صدای زنگ کاروان «بانگ درای» |
| طراق «۱» | » | صدای چک برسندان و درخانه |
| بمب | » | صدای انفجار بمب |
| آروغ | » | صدای آروغ |
| عطسه گاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی | » | صدای عطسه |
| تی تی - طوطی | » | صدای مرغ و طوطی |
| حق حق «۲» | » | صدای چوک «مرغ حق - شباهنگ» |

۱- طراق سندان برخاست ای غلام از در

یکی بپوی وز کوبنده می بگیر خبر

قاآنی

میدهد پاسخ من حق حق حق

شود آباد وطن حق حق حق

ملك الشعراء

۲- هان چه گوید بشنو مرغ ز دور

آخر از همت مسردان غیور

عقـقـ دالك، د زاغ

سنج د سنج

و شاید هم بشر این درس را از حیوان آموخته باشد زیرا اصوات خاصی که بعنوان صدا از حنجره يك حيوان خارج میشود ممکن است نوعی «علامت صوتی» باشد برای انتقال يك مفهوم خاص یا يك حالت خاص در ذهن هم جنس خود .

هنوز در میان متفکران و حیوان شناسان عده کسانی که معتقدند غرش شیر و ناله آه و و جیک جیک گنجشک و وزوز زنبور و قدقد کبوتر و مرغ خانگی و انواع صداهای مختلف از حیوانات مختلف گویای وصف حال حیوانات است کم نیست وقتی که این صداهای گوناگون بیان کننده ترس و عطوفت و تسکین غرائز و سایر مفاهیم مادی یا مجرد باشد بی شك اختراع «علامت صوتی» بعنوان نام برای «افراد» بوسیله بشر بسیار ساده و طبیعی بنظر میرسد .

مرحله دوم مرحله «شناخت کلی» است : بشر در مرحله اول امتیاز زیادی بر حیوان نداشت و تا پایان این مرحله نیز که خود به چندین دوره و مرحله مشخص و مستقل تقسیم میشود در حقیقت کار مهمی انجام نداده بود .

کار مهم و کشف بسیار مهم بشر که بکلی او را از حیوان جدا کرد اختراع اسم واحد است برای افراد و اشیاء و اشخاص مشابه و متعدد مانند :

انسان برای همه انسانها «حسن و حسین و زهره و زهرا و غیره»

درخت » » درختها «سرو و کاج و صنوبر و شمشاد و غیره»

آب » » آبها «رود و استخر و باران و چشمه و دریا و غیره»

رنگ » » رنگها «سبز و سرخ و سفید و سیاه و غیره»

روشنائی » » روشنائیها «شمع و چراق و برق و آفتاب و مهتاب و غیره»

در این مرحله است که درك هم بستگی پدیدهها و تشخیص ارتباط عوامل مختلف

و قدرت تجسم امور کلی و تدریجاً لزوم استقرار روابط علی و بطور خلاصه آنچه که نفس و عقل نامیده میشود در بشر بوجود آمده است .

این کشف بزرگ در چه تاریخی صورت گرفت؟ معلوم نیست ظاهراً مربوط به عهدی است که انسان از درخت پائین آمده بود . بشر در طول حیات خود موفق به اکتشافات و اختراعات مهمی شد که هر یک در نوع خود و در حد خود قابل ملاحظه و مهم است ولی در میان همه اختراعات انسان فقط چند اختراع را میتوان مادر همه اختراعات نامید در باره این چند اختراع فوق العاده مهم گاهی از طرف دانشمندان اظهار نظرهایی شده مثلاً اراسموس (۱) اختراع چاپ را بزرگترین و مهمترین اختراع بشر میدانند شاید در این اظهار عقیده مبالغه شده باشد زیرا اختراع زبان ، اکتشاف آتش ، اختراع چرخ و کشف کشاورزی و اختراع خط هر یک در نوع خود مهمتر از اختراع چاپ می باشند ولی اگر حمل بر مبالغه و « خودپردازی » نویسنده نشود اختراع « اسم عام » را باید از همه این اکتشافات مهمتر شمرد زیرا با اختراع « اسم عام » انسان از حیوان فاصله گرفت و راه خاص خود را انتخاب کرد و به مرحله کنونی رسید .

دو مرحله مهم در تاریخ حیات بشر

از مرحله « نامگذاری افراد » تا مرحله اختراع « اسم عام » که دو مرحله بسیار مهم در تاریخ حیات بشر محسوب میشوند فاصله بسیار زیادی است که فقط بمسدد اندیشه و بر مبنای تصور میتوان درباره این دوران اظهار نظر نمود ولی بنظر میرسد که اگر بتوان مشخصات این فاصله زیاد زمانی را بطور کلی و بنحوی معقول مورد مطالعه قرار داد میتوان موجبات و مقدمات حل بسیاری از معضلات فلسفه را فراهم نمود . ظاهراً در این زمینه هنوز کار مهمی انجام نشده زیرا ما نمیدانیم در این فاصله بر بشر

چه گذشت و چطور انسان ابتدائی نوانست بمرحله کمال عقلی برسد .

طول مدت حیات بشر و خلاء چندین هزار ساله که حد فاصل این دو مرحله است موجب شد که گروه کثیری از متفکران و فلاسفه نامدار جهان نتوانند بمدد تحقیقات مردم شناسی «انترپولوژیک» مشخصات این فاصله را برآورد و درباره آن اظهار نظر روشن و معقولی بنمایند و چون در این وادی بی پایان کمیت تجربه و استقراء لنگ بود ناچار اختراع «اسم عام» و درک مفاهیم کلی را از مختصات نفس انسانی و نفس راجوه مجرد و فنا ناپذیر و مابه الامتیاز انسان و حیوان دانسته اند . این فاصله بسیار زیاد با دوران «نقش پذیری» اعصاب و سلولهای مغز بشر از عوامل طبیعی شروع میشود و مظاهر و نتایج حاصله از این تأثیر و انفعال تدریجاً در مسیر طولانی خود از خشونت بلطافت و از نقصان و ناهمواری بسوی کمال و همواری سیر میکنند و در پایان مرحله این «نقش پذیری» و «شکل یابی» است که بشر به آغاز مرحله «درک کلیات» میرسد . مراحل مختلف این شکل پذیری را که اکنون صورتی کاملاً یکپارچه و مرکب دارد و اصطلاحاً «مجرد» نامیده میشود میتوان از حالت ترکیب و تجزیه خارج و به این ترتیب تحلیل و تجزیه کرد :

۱- مرحله دریافت معرفت و شناسائی نسبی از طریق (برخورد پدیده‌های طبیعت باحواس انسانی)

۲- مرحله «ایجاد احساس» از طریق کثرت تمرین و تکرار در «معرفت و

شناسائی .»

۳- مرحله «ایجاد خاطره» از طریق کثرت تکرار و تمرکز «احساس»

۴- مرحله «ایجاد قدرت استنتاج سطحی و ابتدائی بمدد خاطره در قلم-رو

احساس» که مقدمه و آغاز اندیشیدن استدلالی و تخیل ارادی است و در توجیهای آینده خواهیم دید که چطور در مسیر این مراحل مختلف تدریجاً خشونت و صلابت

و محدودیت به رقت و لطافت و کلیت میگرداید و نازیبائی و ناهمواری و ناهم آهنگی جای خود را به زیبائی و همواری و هم آهنگی میدهد.

بشر در روزگار قرنهاى آخرین این مراحل که قطعاً از دوران آغاز مرحله اول و دوم (مرحله تماس و برخورد با پدیده‌های طبیعت و ایجاد احساس) فاصله بسیار زیادی پیموده بود. هنوز «بشرابتدائی» بود زیرا هنوز - تا پایان آخرین مرحله - فقط بشناسائی «افراد» موفق شده بود هنوز فاقد قدرت بینش کلی و درک هم بستگی حوادث و قدرت تعلیل بود، هنوز نه تنها مجردات مانند: فضیلت، فصاحت، خشم، ترس، آرزو، حسد، نفرت، محبت، احسان و امثالهم مفهوم خاص و مستقلى در ذهن بشر نداشت حتى مفاهیم کلی مانند: اشخاص و اشیاء و الوان و امثالهم نیز جای خود را در ذهن بشر نگشوده بود.

در دوران ذهن بشر - مانند بیرون ذهن - همه چیز منفرد و مجزى و از لحاظ کمیت واحد بود. هنوز اختلاف (عین و ذهن) برای او معنی و مفهوم نداشت و اصولاً عین و ذهن با هم اختلاف نداشتند و این اختلاف از بطن انسانیت متولد نشده بود. زیرا هنوز مفاهیم کلی در بشر ایجاد نشده بود و آنچه در ذهن منعکس میشد همان بود که «عیناً» در خارج وجود داشت و بالاخره هنوز آنچه که اکنون عقل و نفس نامیده میشود به مفهوم وسیع فعلی خود در بشر بوجود نیامده بود. (ادامه دارد)

مخزن الاسرار را نظامی در دوره جوانی و حدود سی سالگی منظوم داشته و اگر بتصریح خودش در چندین مقام این مطلب واضح و مسلم نمیشد همه کس خیال میکرد که این نامه را در دوره پیری و نامه خسرو شیرین و هفت پیکر را در عصر جوانی انجام داده است.

(گنجینه گنجوی)